

خاستگاه و ریشه های زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی) پارسی دری
بخش نهم

دوره کیداری ها وخیونی ها

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۲۶ میزان (مهر) ۱۳۹۴



سکه های بازمانده از کیداریان

سیماهای اروپاییدی شاهان کیداری بر روی سکه ها هویدا است.

بینی های برجسته و چشمان بزرگ و موهای افشان شان گواه بر اروپاییدی بودن کیداریان است.

1. کیداری ها:

کیداری ها که در تاریخ به نام کوشانیان کوچک هم خوانده شده اند، شاخه یی از یوئه شی ها (ماهبانویان یا تُخاری ها) بودند. به گونه یی که می دانیم، هنگامی که مایه بانویان (نیاکان کوشانیان) در حدود سده دوم پیش از میلاد از دست سپاهیان متحده هونوها (خونوها، کسیونگوها، هیونگونها یا سیونگونها یا به گفته پژوهشگران غربی - هون های آسیایی - نیاکان هون های اروپایی)، مشخص تر از دست لاوشان - پسر مائودون شانیو و اوسون های مخاصم شکست خوردند؛ پادشاه شان - کیدار یا کیدارا در نبرد کشته شد و این گونه دوره دراز چندین سده یی فرمانروایی توده های اروپاییدی که به زبان های ایرانی خاوری سخن می گفتند، بر دشت های پهناور اروآسیا پایان یافت و دوره فرمانروایی توده های پاراتورکی (نیاکان تورکان) و پارامغولی (نیاکان مغولان) و در پی آن تورکی و مغولی که آمیزه یی از اروپاییدی ها و زردپوستان چینی بودند، بر این گستره پهناور آغاز گردید.

هر چه بود، پس کشته شدن کیدارا در نبرد و شکست مایه بانویان، بخش بزرگ مایه بانویان (تُخاریان) از سرزمین های نیایی شان در گانسو و نانشان (کوه نئان) و تورفان و سینکیانگ به سوی آسیای میانه کوچیدند و نخست در سرچشمه های رود گلزیون (جیحون یا سیر) ماندگار شدند که پسان ها از آن جا به گستره خاور ایران (شمال افغانستان کنونی) آمدند و یکی از گروه های شان که در تاریخ به نام کوشانیان (گوشانیان) معروف است، پادشاهی بزرگی را برپا نمودند. سرانجام هم از دست ساسانیان شکست خوردند و پس از چندی به جای کوشانیان دودمان های دیگری روی کار شدند، مانند کیداریان، خیونیان و یفتلیان.

هرچند، بخش بزرگی از مایه بانویان یا تُخاری ها به آسیای میانه آمده بودند، با آن هم، شماری از ایشان (بازماندگان دودمان شاهی و شماری از نخبگان و بزرگان لشکری و کشوری) که بنا به داده های تاریخ چین در حدود 150 خانواده می شدند، به چین و تبت

¹. دانشمندان ریشه شناسی (ایتمولوژی) بر آن اند که کیدار یا کیدارا تداعی کننده دو سازواره ایرانی باستانی (کَی + دارا) می باشد که شاید مایه بانویان (تُخاری) پادشاهان خود را با این لقب می خواندند.

پناه بردند و شماری هم زیر فرمان اوسون ها رفتند و میان آن ها ناپدید گردیدند و بخش کوچکی هم در نئان شان ماندند.

به هر رو، آنان چند سده آزرگار در آن دیار می زیستند، تا این که پسان ها زیر فشار کوچیان تازه نفسی که پس از هونوها و دونهوها یا دونخواها (پیشینیان مغولان) فرمانروای دشت ها شده بودند- ژوژان ها (نیاکان مغولان) ناگزیر به کوچیدن از جاگیرهای خود شدند و همان راهی را پیش گرفتند که سایر مهابانویان به آسیای میانه آمده بودند.

پس از برافتادن کوشانیان بزرگ، مدتی در خاور پشته ایران (شمال افغانستان کنونی) خلای قدرت به میان آمد که زمینه را برای ظهور کیداریان و خیونیان فراهم آورد. این بود که توانستند برای چندی دولت نوی را تشکیل دهند. اما پس از چندی، برافتادند و جای خود را به یفتلی ها سپردند.

در باره کیداریان اطلاعات تاریخی بسیار اندکی در دست است. در این جا می کوشیم، آن چه را که در دسترس داریم، پیشکش نماییم:

در آغاز رشته سخن را می سپاریم به نویسندگان به کتاب وزین «**دولت ها و توده های باشنده دشت های اروآسیا: «از عهد باستان تا کنون»** - پروفیسور داکتر سرگی کلیاشتورنی فقید (مدیر دفتر آسیای مرکزی و جنوبی پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه و مدیر دفتر تورک شناسی (تورکولوژی) و مغول شناسی شعبه سانکت پتربورگ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه، دارنده جایزه نشان طلایی در پژوهش های آلتایی - بزرگترین تورک شناس و مغول شناس جهان در همه اعصار) و همکارش پروفیسور داکتر تورسون سلطانف که بهترین و وزین ترین اثر نگاشته شده در باره توده های کوچرو باشنده دشت های اروآسیا به شمار می رود:

«**آسیای میانه در سده های چهارم - پنجم:**

عهد افول امپراتوری کوشان و ظهور مهاجمان جدید کوچی در واحه های آسیای میانه (در سده های چهارم و پنجم میلادی) - دوران بحران اقتصادی و فروپاشی روابط اقتصادی شکل گرفته، فروپاشی نظام تا جایی پایدار تعامل چند دولت بزرگ به روابط ناپایدار و نا به هنجار دولت های مستقل کوچک گردید. عوامل خارجی یی که به پا گرفتن بحران سیاسی و اقتصادی مساعدت کردند، عبارت بودند از حمله ساسانیان در زمان شاپور دوم، در سال های دهه 60 سده چهارم به گستره بازمانده از کوشانیان و ظهور قبیله هایی که در منابع غربی (بیزانسی) به نام خیونی ها یاد شده اند (در میانه های سده چهارم میلادی) در سغد.

شاپور دوم که ضربه خرد کننده یی به امپراتوری کوشانی وارد آورده بود، توانسته بود مرگیان (مرو) و باختر (باکتریا یا بلخ) را بگیرد و در راستای محور خاور تا ترمز پیشرفت نماید و شهر مرزی کوشانشهر را بسازد که استاندار آن از حق زدن سکه (به نام «سکه کوشانی - ساسانی») برخوردار بود.

شاپور دوم، بر پایه گزارش آمیانوس مارسلینوس، به سال 346 از ناحیه مرزهای خاوری کشورش با تهدید اتحادیه قبیله یی کوچانی که همپیمان کوشانیان بودند، رو به رو بود. نام این قبایل - خیونی ها، به گفته آمیانوس با سنت های سیاسی هون ها پیوند زده می شود.

هر چند هم که در اثر وی در باره هون ها به خیونیان چندان واضح پرداخته نشده است. افزون بر این، هنگامی که در 359 شاپور دوم توانست گرومبات Grumbat - پادشاه خیونیان را همچون متحد خود در برابر رومی ها جلب کند و پسرش در زیر دیوارهای شهر آمید (سوریه) از پا درآمد؛ خود آمیانوس مرد جوان را همچون یک «آدم زیبا» توصیف می کند (متفاوت از توصیفی که از سیماهای [زشت و ترسناک] هون های آتیلایی کرده بود).

با این حال، اگر گمانه زنی ائوکی K. Enoki در باره آن درست باشد که هون هایی که به گزارش منابع چینی، در نیمه دوم سده چهارم کشور سودی ها یا سغدیان Sude (Sogd) را گرفته بودند، خیونی ها بودند؛ همبستگی و پیوند هر دو گروه قبیله یی بسیار محتمل می شود.

در آغاز سده پانزدهم در پهنه سیاسی آسیای میانه بار دیگر قبایل یوئه شی (ماهبانویان) ظهور می کنند. بر اساس گزارش بئی شی - تاریخ دودمانی چینی؛ سخن بر سر یوئه شی های کوچک به رهبری «تسیدولو (کیدارا) - پادشاه دلیر» است. این قبایل (یوئه شی) که تا آن هنگام در دامنه ها و کوهپایه های «نشان شان» زندگی می کردند، توانستند [پس از دستیابی به بلخ]، پنج پادشاهی را در جنوب هندوکش ضبط کنند و پادشاهی های گندهارا و تخارستان را بگیرند و با متحد شدن با خیونیان، ساسانیان را از آن جا بیرون برانند. چند گروه سکه ضرب زده شده از سوی پادشاه دولت آن ها که خود را «کیدارا کوشانشاه» می خواند و افسانه های مربوط به این سکه ها بر جا مانده است.

پریسکوس پانی Priscus Paniy - بیزانسی هم در باره جنگ ساسانیان در سال های 450-460 با «هون هایی به نام کیداریان» نوشته هایی دارد. شاید در روند این جنگ ها کیداریان برای چندی بر بلخ هم تسلط یافته باشند. پادشاهان کیداری خود را جانشینان سنت های سیاسی کوشانیان می پنداشتند که چنین چیزی از چشم حریفان شان بیرون نمانده بود. برای مثال، نویسنده ارمنی - Yeghishe Vardapet - کسی که خود در جنگ پارسیان با قبایل شمال اشتراک ورزیده بود، می نویسد که شاه یزدگرد دوم ساسانی (438-457) «ناگهانی بر سرزمین خیون ها که همچنین کوشانیان نامیده می شوند، تاخت و با آن ها دو سال آزار جنگید، اما نتوانست ایشان را به انقیاد درآورد».

هویدا است که در این جا کیداریان و خیونیان به نام کوشانی ها خوانده شده اند. اما در همان سال ها یفتلیان بودند که نیروی تعیین کننده سیاسی در آسیای میانه شدند و نویسندگان معاصر شان - بیزانسی ها، ارمنی ها و هندی ها؛ ایشان را نیز با سنت های سیاسی هون ها مربوط می دانستند.

در منابع غربی، یفتلیان را «هون های سفید»، در منابع ارمنی - خون ها و در منابع هندی «خونا» نامیده اند. آن ها به گفته نویسندگان بیزانسی، نام یفتلی را از نام یکی از پادشاهان خود دریافت کرده بودند اما خود شان، خویشان را به چه نامی می خواندند؟

از روی نوشته های سکه های بازمانده از پادشاهان یفتلی با یقین کامل می توان گفت که یفتلیان خود را خيون می نامیده اند. به سخن دیگر، یفتلیان یکی از گروه های تباری و سیاسی خیونی بودند. مقایسه منابع مختلف نشان می دهد که چنین گروه ها حداقل دو تا بودند: «سپیت خيون ها» (خيون های سفید) و کر میر خيون ها karmir (خیونی های سرخ).

مساله میهن نیایی و خاستگاه خیونی ها- هپتالیان تا کنون بحث انگیز مانده است. تلاش های انوکی (K. Enoki) مبنی بر این که بدخشان سرزمین آبایی آن ها بوده باشد، به گونه مستدل به باد نقد قرار گرفته است. اما تقریباً تردیدی نیست که **خیونیان یکی از قدیمی ترین گروه های کوچی ایرانی زبان بودند که در نوار کوهی- دشتی جنوب خاوری و جنوبی آسیای مرکزی زندگی می کردند.**²

در ص. 563 کتاب «دودمان ها»، نوشته ن. و. سئچیف، چاپ مسکو، 2008 چنین می خوانیم:

«در سال های دهه بیست سده پنجم قبیله دیگر دامدار کوچ نشین (تُخارها که از بازماندگان کوشانیان به شمار بودند)، به رهبری کیدارا از شرق از راه رود سیر و کرانه های خاوری دریاچه ارال به سوی خوارزم و حوضه آمو کوچیدند. از همین رو در منابع به نام کیداری ها یاد می شوند. کیداری ها به زودی حوضه آمو را تصرف کردند و همین گونه سرزمین های غربی و جنوبی سغد را و دولت خود را در گستره جنوبی دولت خیونی ها² تثبیت نمودند و شهر بلخ واقع در کرانه چپ آمو را به عنوان پایتخت خود برگزیدند.

در گام نخست، کیداری ها متحدان خیونی ها گردیدند و کوشیدند نفوذ خود را به سوی خراسان (شمال خاوری ایران) پهن نمایند. تا سال های دهه شصت سده پنجم آن ها دشمنان اصلی ساسانیان در خاور کشور بودند. در نبردی که در حومه مرو رخ داد، شاه ساسانی-

². در این هنگام خیونی ها در گستره پهناوری از دامنه های جنوبی کوه های اورال در همسایگی اورها یا اورالی گرفته تا کرانه های دریاچه ارال بود و باش داشتند.

واراهران (بهرام) (421-439) بر کیداریان پیروز گردید. پس از آن، میان دولت های کیداری و ساسانی مرزی تعیین شد در نزدیکی شهر تالیکان (میان بلخ و مرو) و برای مراقبت همیشگی دشمنان، برج سنگی مرزبانی ساخته شد.

لزوم پاسداری از مرزهای شمال خاوری از شر کیداریان مخاصم، جانشین بهرام - شاه یزدگرد دوم (439-457) را وادار گردانید تا مقر خود را به نزدیکی مرزهای شمالی بیاورد - به شهر نو یزدگرد و پیوسته نبردهای سهمگینی را در روند سالیان دراز با کیداریان پیش ببرد. به سال 456 کیداریان در یکی از نبردها از ساسانیان شکست بسیار سنگینی خوردند و شاه کیدار در رزمگاه کشته شد.

کیداری ها را شاید در گذشته متفاوت از یوئه شی های بزرگ، یوئه شی های کوچک (کوشانیان کوچک) می نامیدند. یعنی آن ها از خویشاوندان نزدیک کوشانیان بودند. هنگامی که اکثریت یوئه شی ها شکست خورده از دست هونوها در سده دوم پیش از میلاد از دشت های اروآسیا به آسیای میانه آمدند؛ بخش کوچکی از ایشان چند سده دیگر در نئان شان (کوه نئان) ماندگار شدند. اما به سال 418/417 هژمون تازه استپ های آسیای مرکزی - نیاکان مغولان (ژوزان ها) بر آنان تاختند. یوئه شی های کوچک در نبرد شکست دیدند و ناگزیر گردیدند میهن شان را ترک گویند و از همان راهی که پیشینیان شان پیموده بودند، به آسیای میانه بیایند.

کیداری ها درست مانند خیونیت ها ناگزیر گردیدند نبردهای پیوسته ای را با ایران پیش ببرند. به سال 468 پیروز پایتخت کیداریان را گرفت و پادشاهی شان را برانداخت. پس از این، بازماندگان کیداریان به هند رفتند. کیداری ها ناگزیر بودند در دو جبهه بجنگند: زیرا در این هنگام یک قوم دیگر کوچی آسیای مرکزی - یفتلی ها بر زمین های شان تاختند و آنان را وادار گردانیدند تا با گذشتن از کوه های هندوکش به گندهارا (پورشاپور یا پیشاور) بروند.»

در کتاب «تاریخ خلق تاجیک»، چاپ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم جمهوری تاجیکستان در ص. 473، جلد یکم در باره کیداریان چنین آمده است:

«کیداریان، چنین بر می آید که در آغاز در ترکستان خاوری (استان سینکیانگ کنونی چین) می زیستند. کوچیدن آن ها به آسیای میانه ناشی از پویایی های تباری رخ داده در آسیای مرکزی در سده چهارم میلادی بود. در بئی شی در باره آن گفته می شود که «فرمانروای یوئه شی ها در سرزمین خود حضور داشت... اما در اثر برخوردها با ژوژان ها در شمال، ناگزیر گردید دربار خود را دورتر به سوی غرب به شهر بلخ که به فاصله 2100 لی (واحد مسافت در چین باستان) از فودشی واقع است، ببرد. پس از این، تسیدالو (کیدارا) - پادشاه دلیر یوئه شی با سپاهیان خود به هند شمالی تاخت و پنج دولتی را زیر فرمان خود آورد که در گانتالو در شمال قرار داشت».

شاید خود کیداری ها از آوان کوچیدن خود به دو بخش تقسیم شده بودند: بخش بزرگ شان به شمال خاوری هند رفتند و بخش کوچک شان به آسیای میانه. به پنداشت س. ک. کابالف، پایتخت کیداری های آسیای میانه یی در شهرک ارکورگان در وادی قشقه دریا بود، نه در بلخ. این ایده را گومیلیف هم پذیرفت. مگر از سوی بخش بیشتر پژوهشگران پذیرفته نشد. به گمان غالب، پایتخت کیداری های آسیای میانه یی - در بلخ واقع بود و در واحه قرشی شاید کدامین گروهی از آنان بود و باش داشتند.

در باره تاریخ فتوحات کیداریان در شمال هند، دانشمندان همنگر نیستند. برای مثال؛ ک. ائوکی (دانشمند جاپانی) و م. ف. مارتین می پندارند که زمان فرمانروایی کیداریان را باید نه به نیمه دوم سده چهارم، بل که به سده پنجم دانست زیرا: پشتوانه سکه هایی که ضرب زده بودند، سکه های شاپور نه بل که سکه های بهرام (420-438) بودند در نتیجه فرمانروایی پسر کیدارا در پیشاور را وی سال 451 می داند. بر پایه اطلاعات برجا مانده شده در منابع چینی، ک. ائوکی تصرف منطقه گندهارا از سوی یفتلیان را بین 477 و 520 می داند. هر چه بود، سون یون که از گندهارا (پورشاپور) به سال 520 بازدید کرده بود، خاطرنشان ساخته بود که در این جا دو پادشاه یفتلی فرمان می راندند که یکی پس دیگری بر تخت نشسته بودند.

آ. بیسواس که زمان درازی دست اندر کار بررسی و تجزیه و تحلیل منابع هندی بود، تصرف گندهارا از سوی کیداری ها را بر اساس بازیافت های کاوش های باهمی در تپه مرنجان کابل، سکه های بهرام یکم ساسانی، سکه های کیداری ها و سکه های شاپور دوم، (30-9-379) پس از 328 می داند. حمله یفتلی ها به این منطقه را او بین سال های 454-465 می پندارد.

هنگام بررسی مساله خاستگاه تباری کیداریان بایسته است اطلاعات منابع چینی را در باره خویشاوندی آن ها با یفتلیان در نظر داشت.

ن. پیگولیفسکایا می پنداشت که «خیونیان، کیداریان و یفتلیان به یک تیپ تباری تعلق داشتند. اما اردوهای جداگانه داشتند. با نام های قبیله یی مختلف.

یاکوبوفسکی هم همین دیدگاه را داشت که می پنداشت که هون های سفید، خونیت ها و کیداری ها و یفتلی ها قبایل با هم خویشاوندی اند.

در هند کیداریان را خون های سفید می نامیدند و این گونه آنان را از هون های اصلی تفکیک می کردند. منتفی نیست که کیداریان از گستره ترکستان خاوری آمده بودند و شاید از بازماندگان یوئه شی ها (ماهبانویان) بودند که بخش بزرگ شان به جنوب رفتند و در سده دوم پیش از میلاد با حمله دولت یونان و باختری را برانداختند.

مقارن با زمان آمدن به آسیای میانه و سپس به شمال هند، کیداریان می توانسته اند اندکی سیماهای منگولوییدی به خود گرفته باشند. [به دلیل همسایگی چند سده یی در کنار هون ها و اورها-گک.].

ان. ماندلشتام در مقاله مبسوط خود زیر نام «**در باره مساله کیداری ها**»³ چنین می نویسد:

«دوره سده های سوم- پنجم میلادی در تاریخ آسیای میانه یکی از «تاریک ترین» دوره ها به شمار می رود و در منابع مکتوب بسیار کم روی آن روشنی انداخته شده است. روند رخداد های آن زمان را هم می توان تنها به کلی ترین وجهه و آن هم تنها به گونه فرضی احیا کرد. بسیاری از مسایل مهم مبهم اند و نمی شود همه چیزها را در آینده بر مبنای داده های باستانشناسیک حل کرد.

از پرسش هایی که باستانشناسی به دشوار بتواند کدامین کاری بکند، به مساله کیداری ها مربوط می گردد- دقیق تر در باره آن که کیداری ها کی بودند؟ و چه نقشی را در تاریخ آسیای میانه و کشورهای همسایه آن بازی نمودند. اطلاعات ما در این باره بس اندک اند.

در بئی شی بخش کوچکی دیده می شود که در باره شرح دولت یوئه شی ها (کوشان) تخصیص یافته است. در این بخش گزارش داده می شود که پایتخت دولت یوئه شی ها در جنوب شهر یون لان شی واقع بود که در غرب متصرفات فودی شه در فاصله 14500 لی از پایتخت وی های شمالی قرار داشت. به خاطر حمله ژوژان ها که در همسایگی این دولت قرار داشت، پایتخت آن به سوی غرب به شهر بولو انتقال داده شد، که به فاصله 2100 لی از فوریش قرار دارد.

پس از این، پادشاه تسیدولو (کیدارا) با سپاهیان خود به کوه های بزرگ (هندوکش) فرود آمد و به هند یورش برد و پنج پادشاهی را فتح کرد که در شمال گانتولو (گندهارا) [پورشاپور یا پیشاور-گک.] واقع بودند. در دوره فرمانروایی امپراتور تای اودی (424-440) باشندگان متصرفات یوئه شی های بزرگ که به پایتخت چین آمده بودند، به چینی ها طرز تهیه شیشه های رنگی را آموزش دادند. [1]

³. مسکو، 1958، ص. 72/66

در بئی شی همچنین بخشی است که به شرح دولت یوئه شی های کوچک می پردازد. در آن جا گفته می شود که پادشاه این دولت - از بازماندگان پسر پادشاه یوئه شی های بزرگ سیدولو (کیدارا) می باشد، که از سوی هونوها رانده شده بود که با کوچیدن به سوی غرب به پسر خود فرمان داد تا از پایتخت فولووش (پورشاپور یا پیشاور) را نگهداری نماید. از این رو، این پادشاهی به نام پادشاهی یوئه شی های کوچک یاد می شود [2]

از منابع غربی، برخی گزارش ها در باره کیداری ها را تنها در نوشته های پریسک می یابیم. او گزارش می دهد که به سال 456 پارس ها نتوانستند به لازها که در برابر بیزانس (بیزانتین یا روم شرقی) می جنگیدند، کمک نمایند، چون سرگرم جنگ با هون⁴ هایی به نام کیداری ها بودند [3]

سپس پریسک خاطرنشان می سازد که سفیران پیروز ساسانی به سال 464 از بیزانس برای جنگ با هون های کیداری برای دفع تهاجم آن ها درخواست کمک کردند. اما بیزانسی ها به او پاسخ رد دادند. چون موضوع ربطی به بیزانس نداشت و پارس ها تنها باید از خود دفاع می کردند. [4] ساسانی ها که زمان درازی با کیداری ها گرفتار نبرد بودند، بار دوم به سال 466 در پیوند با تهاجم ساراگوها به قفقاز که از دیر باز آن ها را نگران کرده بود، خواستار کمک مالی بیزانس شدند [5]

⁴. در این هنگام هون ها در اروپا شناخته شده بودند. از همین رو، بیشتر نویسندگان اروپایی همه قبایل کوچی باشنده استپ ها را بدون توجه به خاستگاه تباری شان به نام عمومی هون می خواندند. روشن است این گونه لغزش در آینده موجب سردرگمی هایی بسیاری شد. از همین رو، پسان ها پژوهشگران برای رفع سوء تفاهم، هونوها را به نام هون های آسیایی یاد کردند و هون های اروپایی را که آمیزه یی از هونهای شمالی و اورها یا اورالی ها بودند، به نام هون های اروپایی خواندند و همین گونه توده های کوچی ایرانی زبان مانند کیداریان، خیونیان و یفتلیان را به نام هون های سیدیا هون های ایرانی نامیدند. - گ.

اطلاعات مفصل تر در باره کیداری ها را این گاهنامه نگار در شرح سفارت کنستانتین به دربار پیروز به سال 465 می آورد. پیروز در این هنگام در روستای گورگو (گرگان؟) در مرز کیداری های هونی بسر می برد که با آن ها به دلیل پرداختن باج سرگرم نبرد بود.

پیش از این، پدر پادشاه کیداریان از پرداخت این باج و ساو سر زده بود که به همین دلیل جنگی آغاز شد که در دوره پادشاهی پسرش هم ادامه یافت. پیروز خسته و بیزار از جنگ های بی پایان، به پادشاه کیداری ها به نام کونهاس (پسر کیدارا) پیشنهاد صلح و خویشاوندی کرد. او هم موافقت کرد. اما پس‌انتر روشن شد که دوشیزه یی را که پیروز به او طبق وعده به زنی داده بود، خواهر پیروز نه، بل که یک دختر عادی می باشد.

کونهاس که از این فریبکاری بسیار خشمگین شده بود، در اندیشه گرفتن انتقام از پیروز برآمد و از همین رو، از او خواهش کرد تا فرماندهان نظامی مجربی را برای فرمان دادن به سپاهیان در جنگ با همسایگان به کمک وی بفرستد. اما هنگامی که سیصد افسر از راه رسیدند، فرمان داد تا بخشی از آنان را بکشند و بخش دیگر را نسق نموده و دوباره به ایران بفرستند. با این پیام که این انتقامگیری به خاطر فریب بوده است. پس از این ماجرا، آتش جنگ بار دیگر برافروخته گردید [6]. سرانجام، پریسک گزارش دیگری هم دارد: «به سال 468 سفارت پارس به بیزانس رسید که پیام پیروزی بر کیداری ها و محاصره بلعم را با خود آورده بود.» [7]

این که کیداری ها چه کسانی بودند و رویدادهای متعلق به آنان را که در بئی شی آمده، مقارن با چه زمانی می توان وابسته دانست، بارها از سوی پژوهشگران مختلف به بررسی گرفته شده است. برای نخستین بار به گونه بسیار مفصل مارکورات به بررسی در این زمینه پرداخت. او به این نتیجه رسید که دولت کیداری ها از بازماندگان امپراتور کوشانی بود و کوچیدن آن ها از پایتخت شان (به باور او - اسکیش) ناشی از حمله آوارها بوده است. پایتخت نو آن ها - بولو (بلخان)⁵ در حومه کسپین بود که با بلعم پریسک یکی پنداشته می

⁵. در این جا چند نکته شایان توجه است:

شود. از همین بلخان بود که به شمال هند لشکرکشی شد و پنج «شی شیهو» ی شی سو (پادشاهی) یا سردارنشین یوئه شی پیشین تصرف گردید. پس از گرفتن بلخان از سوی پیروز، کونهان یا کونهانس - پسر کیدار به گندهارا (پورشاپور) رفت و در آن جا پادشاهی یوئه شی های کوچک را بنیاد گذاشت. مارکورات رویدادهای مرتبط با کیدارا را مقارن سده پنجم میلادی می پندارد. [8].

برداشت های مارکورات به پیمان گسترده در آثار اختصاصی تایید گردیدند و تنها چیزی که در آغاز از سوی برخی از محققان پذیرفته نشد، یکی پنداشتن بولو با بلخان بود. [9] پس‌اتر تثبیت دوره فرمانروایی کیدارا در سده پنجم از سوی مارتین به باد انتقاد گرفته شد. مارتین بر پایه داده های سکه شناسی (نومازماتیک) نشان داد که کیدارا در نیمه دوم سده چهارم فرمانروایی می کرد و در آغاز زیر فرمان شاپور دوم بود. تاریخ کوشانیان متاخر به گونه فرضی از سوی مارتین به گونه زیر احیا گردید: «به سال 350 ژوژان ها؟⁶ کوشانی ها را وادار به ترک باختر ساختند: بخشی از کوشانیان به سوی دریای کسپین رفتند، و برخی دیگر (به رهبری کیدارا) به گندهارا. در پی آن لشکرکشی شاپور دوم به سوی شرق آغاز گردید، که در نتیجه آن کیدارا ناگزیر به پذیرش وابستگی ایران گردید. در سال های دهه

نام «بلخان» با «بلخ» و دریاچه «بلخاش» بسیار نزدیک است. از سوی دیگر، بلعم نیز «بلخم» را تداعی می کند که شاید در اثر ابدال از بلخم به بلعم (بلهم و بلخم) تبدیل شده باشد. در غیر آن، نمی توان وجه تسمیه «بلعم» را ریشه یابی کرد. بلعم شاید معرب بلخم بوده باشد.

به پنداشت یکی از دانشمندان قزاقی، بلخاش از «وروکش» (دریای کسپین) گرفته شده است که شاید در درازای سده ها این گونه ترانسفارماسیون (تحول) یافته باشد: «ولوکش»، «بلوکش»، «بلوخش»، «بلخش» یا «بلخاش»...

⁶. روشن است مارتین در این جا بر اساس اطلاعات منابع چینی ژوژان ها نوشته است که درست نیست. می دانیم که ژوژان ها (نیاکان مغول ها) در آن هنگام نمی توانسته اند به باختر چه که حتا به مرزهای شمال خاوری آسیای میانه رسیده باشند. از این رو، سخن می تواند تنها بر سر خيون ها باشد. اگر چنین فرض نماییم که منابع چینی مقارن نوشتن این مطلب همه قبایل کوچی استپ ها را ژوژون می پنداشته اند، موضوع حل می شود. نویسنده در ادامه درست همین را توضیح می دهد. -گ.

شصت سده چهارم، کیدارا از این وابستگی رهید، اما پس از چندی با خطر حمله هون های سفید (هپتالیان) رو به رو گردید که او را وادار ساخت تا با گماشتن پسرش در پورشاپور (پیشاور)، به سوی شمال برود. نتیجه برخورد با هون های سفید ناشناخته است، اما در نزدیکی های سال 400 آن ها داخل کابل و گندهارا گردیدند.» [10]

مک گوورن می پنداشت که برآمدن کیدارا از پایتخت قدیمی یوئه شی ها در لبه غربی متصرفاتش، و سپس هم لشکرکشی به هند؛ ناشی از فشارهای هپتالیان بود که در حوالی 425 باخترا را تصرف نموده بودند. وی تشکیل دولت یوئه شی های کوچک را با تسلط پسر کیدارا بر پیشاور مرتبط می داند. [11]

ن. و. پیگولفسکایا NV Pigulevskaya بر آن بود که کیداریان یکی از تیره های هون های سفید بودند که نام خود را از پیشوای شان - کیدارا گرفته بودند. وی لشکرکشی کیداریان به هند را مانند مارکوارت، با شکست در مبارزه با پیروز پیوند می زند. [12]

گیرشمن که تاریخ خونیان و هپتالیان را به تفصیل بررسی کرده بود، در سیمای کیداریان مهاجرانی را می بیند که شاید از ترکستان شرقی آمده بودند. [13]

کیدارا که در سده چهارم حکومت می کرد، چندی معاصر شاپور دوم بود. چنین چیزی از همانندی تاج و یافته های گنجینه تپه مرنجان [با تاج و جواهرات ساسانیان-گ] بر می آید. او با تکیه بر خیونیت ها بر حاکمیت ساسانیان بر باخترا پایان بخشید. اما ناگزیر بود در ازای به رسمیت شناخته شدن قدرت خود در باخترا، رعیت شاپور دوم گردد.

پایتخت متصرفات کیدارا- بلخ (شهر بولوی یاد شده در بئی شی چینی ها) بود. کیدارا چندی پس از 358، با پشتیبانی قبیله زابل، کابل و گندهارا (پورشاپور) را فتح کرد و سپس با شکست دادن شاپور دوم در سال 367-368 خود را از وابستگی ایران رهانید. اما شاپور دوم برای دریافت کمک به خونیان- متحدان خود رو آورد و آن ها به سال 371 باخترا را گرفتند.

س. پ. تولستوف، با تکیه بر تحقیقات خود در باره خوارزم، فرضیه‌ی زیر را ابراز داشت: «آوندهایی داریم گواه بر این که کیداریان را شاید بتوان مانند پ. لیرخ Lerch قبیله‌ی شمرد که در آغاز باشند حومه شمال خاوری خوارزم بودند- در منطقه‌ی که به نام «کیردر» معروف است. [14]

با مرور معتبرترین دیدگاه‌های پژوهشگران که در بالا آوردیم، دیده می‌شود که در سال‌های اخیر این تمایل آشکارا برجسته شده است که کیدارا را رهبر کدامین گروه از قبایل مهاجر آمده به آسیای میانه از شمال یا شمال خاوری می‌شمارد. با این حال، چنین چیزی مغایر منابعی است که در وثوق آن‌ها شک و تردیدی نیست. بئی شی به گونه‌ی که در بالا یادآور شدیم، تسیدولو (کیدارا) را پادشاه دولت یوئه شی‌های بزرگ می‌خواند که روشن است منظور چینی‌ها از این دولت، دولت کوشان می‌باشد. در سکه‌ها کیدارا لقب کوشانشاه را دارد.

مقایسه و تطابق داده‌های بیخی مستقل از یک دیگر امکان می‌دهند پنداشت که کیدارا نماینده دودمان بر افتاده کوشانی بود. او در اواخر دوره کوشانی‌های بزرگ در شمال در دولت باکتریا که پس از فروپاشی شاهنشاهی کوشانیان (پی ریزی شده از سوی کنیشکا) تشکیل شده بود، و یا پس از پایان یافتن حاکمیت ساسانیان در باکتریا در حوالی 293 فرمان می‌راند.

زمان پادشاهی کیدارا را باید نیمه دوم سده چهارم دانست. داده‌های سکه‌شناسی که مارتین به سود این دیدگاه آورده است، بسیار قانع‌کننده‌اند. به ویژه مهم است که تاج گروهی از سکه‌های سیمین با نام کیدارا بدون تردید از روی تاج شاپور دوم (309-379) کپی شده است.

گیرشمن آوند مهم دیگری را بر آوندهای مارتین می افزاید: به پندار او، دوازده سکه «کوشانی-ساسانی» پیدا شده در گنجینه نیایشگاه بودایی تپه مرنجان کابل را باید از سکه های ضرب زده شده از سوی کیدارا انگاشت.

در گنجینه به جز از این سکه ها، شماری از سکه ها مربوط دوره شاپور دوم (بیشتر سکه های اردشیر دوم) و شاپور سوم، یعنی تنها سکه های ساسانی هایی که در نیمه دوم سده چهارم میلادی فرمان می راندند؛ اند. چنین چیزی درست بودن تثبیت قدمت زمان پادشاهی کیدارا را که مارتین پیشنهاد کرده بود، تایید می کند [15].

بایسته یادآوری است که گیرشمن مبنای استواری را برای تثبیت سکه های «کوشانی-ساسانی» گنجینه تپه مرنجان از جمع سکه های ضرب زده شده از سوی کیدارا به دست نداده بود. با این حال، او در نتیجه گیری نهایی خود، بی چون و چرا حق به جانب بود. چون تاج نشان داده شده به روی شماری از این سکه (اما نه در همه یازده سکه)، تقریباً به گونه کامل در همه عناصر اصلی با تاج ارائه شده در یکی از گروه های سکه های نقره یی کیدارا یکسان است. به تاسی از این دو اصل (یعنی این که کیدارا پادشاه کوشانی بود و در نیمه دوم سده چهارم میلادی فرمان می راند)، باید به تفسیر اطلاعات داده های بئی شی چینی ها پرداخت.

همان گونه که در این گاهنامه نگاری نشان داده شده است، انتقال پایتخت کوشان گویا به علت حملات ژوژان ها بوده باشد. اما هیچ مدرکی که گواه بر گسترش حاکمیت ژوژان ها (نیاکان مغولان) حتا تا مرزهای شمال خاوری آسیای میانه باشد، در دست نیست. [چه رسد به باکتریا (بلخ)]. این گونه، در این جا سخن بر سر کدامین کوچروان باشند گستره آسیای میانه بوده است که عملاً برای نویسندگان بئی شی ناشناخته بوده اند و دلیل این که کاتبان

چینی آن‌ها ژوژان خوانده‌اند، تنها این می‌باشد که در نگاه چینی‌های آن‌برهه، ژوژان - نام عمومی همه کوچی‌های غربی بوده است.⁷

در نیمه دوم سده چهارم، تنها خیونی‌ها و قبایل وابسته به آنان که از شمال آمده بودند، می‌توانستند بر دولت باختری کوشان فشار بیاورند. از جایی که شاپور دوم در سال‌های دهه پنجاه سده چهارم هم با خیونیان و هم با کوشانیان درگیر نبردهای سخت و سهمگین بود، می‌توان چنین پنداشت که نیروهای متحده کوشانیان و خیونیان یکجا در برابر نیروهای ایرانی می‌رزمیدند. از این‌جا بر می‌آید که برخوردی که منجر به انتقال پایتخت کیدارا گردید، با بستن کدامین سازشنامه با واگذار کردن بخشی از متصرفات کیدارا که آخرین آن می‌توانست تنها مناطقی واقع در کرانه راست آمودریا باشد، [به خیونیان] پایان یافته بود. حمله به باختر (که در کرانه چپ آمو قرار داشت)، از سوی شرق به دلایل صرفاً جغرافیایی ناممکن پنداشته می‌شود.

شهر بولو، جایی که پایتخت به آن انتقال یافت، نمی‌تواند در منطقه پیرامون دریای کسپین واقع باشد. چون راه آن از سوی خیونی‌ها بسته شده بود. افزون بر این، در آن وضعیت، احتمال لشکرکشی از بلخان به شمال هند ممکن نبود. [زیرا سرزمین‌هایی سر راه هند مانند هرات و سیستان و بلوچستان در دست ساسانیان بود-گک].

به گونه‌ای که از سوی بسیاری از محققان اشاره شده، بولو را باید همان بلخ دانست. آن‌چه را که در بئی شی آمده است که گویا بولو در فاصله 2100 لی از فودیشی Fudish واقع است، باید لغزش آمیز ارزیابی کرد. می‌بایست در منبع اصلی کدام رقم دیگر ذکر شده باشد. [16]

⁷. یعنی این که چینی‌ها همه قبایل کوچی باشند سرزمین‌های واقع در غرب را ژوژان (مغولی) می‌خواندند. درست همان گونه که اروپاییان همه قبایل دشت‌های اروآسیایی را هون می‌نامیدند و یا عرب‌ها در آینده همه را تورک و روس‌ها تاتار-گک.

این که پایتخت نخستین کیدارا در کجا بود، کنون نمی توان به آن به درستی پاسخ گفت. چون داده های به اندازه کافی کامل یادمان های باستان شناسیک کرانه های راست و چپ آمو در نزدیکی باکتريا را نداریم. این که مارکوارت می پنداشته است که این پایتخت در اسکیمیشث Iskimisht واقع بوده است، دلایل کافی ندارد. [17] شاید بایسته باشد این پایتخت را نه در شرق، بل که در شمال بلخ جستجو کرد. از این رو، آن چه که در زمینه در بئی شی آمده است، چندان دقیق نیست.

داده های سکه شناسیک به گونه یی که مارتین نشان داده است، گواه بر آن اند که کیدارا زمانی ناگزیر به به رسمیت شناختن حاکمیت ایران بر خود گردیده بود. [18] این تنها می توانست در آن هنگام صورت گیرد که خیونیان دیگر نه دشمن، بل متحدان شاپور دوم شده بودند. یعنی پس از 357، هنگامی که ایران توانست یورش باهمی نیروهای متحده کوشانیان و خیونیان را مهار کند و پس از آن خیونیان را به سوی خود بکشاند (چنین بر می آید با دادن وعده به دست آوردن غنایم فراوان در حمله باهمی به متصرفات بیزانس (بیزانتین یا روم شرقی)). ناگفته پیداست که کیدارا به تنهایی نمی توانست به رویارویی با شاپور دوم بپردازد و ناچار بود اسما از او فرمان ببرد.

گذشته از این ها، در بئی شی Baishi گزارشی دیده می شود مبنی بر این که کیدارا با گذشتن از هندوکش به شمال هند لشکر کشید و پنج دولت واقع در شمال گندهارا (پورشاپور) را گرفت. افزون بر این، در شرح دولت یوئه شی های کوچک گفته می شود که دودمان حاکم آن از بازماندگان همان پسر کیدارا اند که در پورشاپور گماشته بود.

بدیهی است که در آستانه لشکرکشی به هند، رویدادهایی رخ دادند که ما در باره آن ها از گزارش فاوست بوزاند Favst Buzand آگاهی می یابیم. شاپور دوم پس از فتح ارمنستان (شاید در 370) در برابر شاه کبیر کوشان دست به لشکرکشی زد، اما شکست خورد. ارتش پارسی در هم شکسته شد و شمار بسیاری از سپاهیان اسیر و دستگیر شدند. در پی آن شاپور بار دوم دست به یورش زد که باز هم با شکست به پایان رسید. این بار تقریباً همه ارتش پارس به دست کوشانیان نابود شدند [19]. به گفته Favst جنگ را کوشانیان آغاز کردند،

که از آن بر می آید که کیدارا از به رسمیت شناختن حاکمیت ایران بر خود سر باز زده بود. روشن است پیروزی کوشان می توانست تنها به کمک خونیان میسر باشد. چون سپاهیان شاپور دوم بسیار فزونشمار بود.

در باره رویدادهایی که پس از لشکرکشی کیدارا به شمال هند رخ دادند، تنها یک یادآوری مبهم در بخش اختصاص داده شده به شرح دولت یوئه شی های کوچک در بئی شی وجود دارد. در این گزارش آمده است که تسیدولو (کیدارا) که از دست هون ها رانده شده بود، با گذاشتن پسرش به پیشاور به غرب به رفت. چنین بر می آید که میان او و خونیان (که، بی تردید نادرست هون ها خوانده شده اند)، کدام برخوردی شاید بر سر تقسیم زمین های فتح شده رخ داده بود. شاید کیدارا ناگزیر شده بود بخشی از متصرفات خود در گستره کنونی افغانستان را به خونیان بدهد که منجر به تقسیم سرزمین او به دو بخش شمالی و جنوبی و ظهور دولت مستقل یوئه شی های کوچک در پورشاپور گردید.

این که سرنوشت بعدی کیدارا چه شد و چه کسی جانشین او در باختر گردید، هنوز شناخته نشده است، اما در باره موجودیت دولت کوشان در این جا در آینده داده های منابعی که در باره آن ها در زیر بحث خواهد شد، گواهی می دهند.

در برابر ما یک پرسش دیگر هم مطرح می باشد و آن این که چه رابطه یی میان کیدارا و هون های کیداری که پریسیک از ایشان نام می برد، هست؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید به شرح رویدادهای سده پنجم در سایر منابع رجوع کنیم.

کامل ترین داده ها در باره برخوردها میان ایران و همسایگان خاوری آن در سده پنجم را در دوره های یزدگرد دوم Yezdegerd II (در سال های 438-457) و پیروز (در سال های 457-484)، ینگیشی فارداپت Yeghishe Vardapet که بی تردید از گزارش های شرکت کنندگان این نبردها- اسیران ارمنی بهره گرفته بود؛ بازگو می کند. او پیوسته از کوشانیان به عنوان حریفان ایرانیان یاد می کند. هرچند در همان آغاز می گوید که یزدگرد دوم به کشور هون ها که همچنین آن را کشور کوشان می خواند، یورش برده بود. نخستین

لشکرکشی او از 442 تا 449 به درازا کشید و در آغاز ناکام بود. به این خاطر یزد گرد دوم ناگزیر بود حتا در کشور کوشان شهری بسازد و موقتا مقر خود را بدان جا ببرد. سرانجام، او هرچه بود، توانست بر پادشاه کوشان پیروز شود، اما این پایان مبارزه نبود و در سال 450، بار دیگر دست به لشکرکشی زد و چند منطقه را که زیر فرمان پادشاه کوشان بود، تاراج کرد.

شاه کوشان به دلیل برتری عددی ارتش پارس جرات نکرد به جنگ پردازد و به سرزمین های دشوار گذر و ناهموار عقب نشست. در پی آن، کار یزد گرد به یک لشکرکشی دیگر کشید، اما این بار چنین بر می آید ناکام. یئگیشی فارداپت در باره این کارزار تنها اشاره کوتاهی می کند.

به سال 454 یزد گرد دوم دوباره به سوی شرق تاخت. اما به دلیل خیانت یکی از نزدیکانش، دچار شکست کامل گردید. در این سال او به جمع آوری سربازان در آبر پرداخته بود. اسیران برده شده به شرق، از نمایندگان اشراف و روحانیون ارمنی بودند که در هنگام جنگ در دژ نیشابور زیر نظارت بودند.

یزد گرد دوم پس از شکست در نبرد، به نیشاپور بازگشت و با استقرار در پانزده فرسنگی این شهر، دستور کشتار بخشی از اسیران ارمنی را که حاضر به تغییر آیین خود نگردیده بودند؛ داد. [20] تقریباً عین همین داده ها در باره لشکرکشی سال 454 را در نوشته های لازاروس پریتسی Parbetsi [21] می بینیم. همچنین برخی اطلاعات اضافی در باره این لشکرکشی 449-442 در یک گاهنامه شهر کراک دو بیت سیلوح Krak des bet Seloh بازتاب یافته است:

«یزد گرد دوم به سوی چول Chole شتافت، پادشاه آن سرزمین را منکوب ساخت [22] و در آن جا شهری به نام خود آباد کرد. از این رو، روشن است که کارزار میدان جنگ در آن سال ها در نزدیکی دریای کسپین بوده است. [23]

آن چه مربوط می گردد به نبردهای بعدی و این که در کجا رخ داده بودند، در پرده یی از تاریکی قرار دارد. یزدگرد دوم در واپسین سال های پادشاهی خود، به گونه یی که از اطلاعات پریسک بر می آید، با هون های کیداری جنگیده بود. همین گونه پیروز- جانشین یزدگرد ها هم تا 468 با آن ها درگیر نبرد بود.

دردمندان در باره جنگ های پیروز به شمول نبردهای بعدی او با هپتالیان داده های دیگری جز از اطلاعات پریسک در دست نیست. تنها استثناء در زمینه یادآوری های کلی Yeshu Stylite در باره مبارزه پیروز با کیونای های kiyonaye هون و شکست یافتن آن ها از پیروز است. [24]

به رغم اطلاعات پراکنده، جسته و گریخته و ناقص در باره جنگ های یزدگرد دوم و پیروز، مبنایی در دست داریم بپنداریم که در آغاز جنگ ها در نزدیکی های دریای کسپین رخ داده بودند. لشکرکشی سال 454، با توجه به قرار داشتن پایگاه شاه ساسانی در نیشاپور به گمان بسیار در محور خاور بوده است.

در هنگام فرمانروایی پیروز (لغایت تا 468)، تئاتر اصلی جنگ دوباره منطقه دریای کسپین گردید. با این هم خوردها در مناطق شرقی تر نیز رد نمی گردد. اگر به فهرست حریفان ایران در دوره مورد بررسی نگاه کنیم، در گام نخست واقعیت زیر جلب توجه می کند:

Yeghishe در باره جنگ با کوشانیان در سال های 442-449 سخن می گوید. بر اساس گاهنامه شهر Krak des bet Seloh این جنگ در منطقه چول یا Sloh رخ داده بود. بسیار جالب است که پریسک دشمنان پیروز را هون های کیداری می نامد. در حالی که Yeshu Stylite آن ها را هون های خیونی می خواند.

همچنین باید به یادآوری پریسک توجه شود که نوشته است پدر کئونهایس Kunhas – پادشاه کیدارا که پیروز با وی جنگیده بود، از پرداخت باج به ایران سر باز زده بود. هر چه بوده، به سال 465 جنگ دوم کئونهایس پس از تلاش پیروز به فریب او به راه افتاده بود.

جنگ با کیداریان در 456 رخ داده بود. یعنی در دوره یزدگرد دوم، به این معنی که کیداریان درست در همین زمان از سوی شاه ساسانی منکوب شده بودند و یا پس از شکست سال 454 از پرداخت باج گذاشته شده بر دوش شان سر باز زده بودند.

از جایی که Yeghishe Vardapet از کدامین پیروزی یزدگرد در سال های پایانی پادشاهی اش آگاهی نداشت، گزینه نخست را باید غیر واقعی پنداشت. آن گاه طبیعی است لزوم آن پیش می آید فرض کنیم که کیداریانی که پریسک از آنان نام می برد، با کوشانیان مورد نظر Yeghishe یکی بوده اند.

از همه آن چه که در بالا آوردیم، بر می آید که تحت نام کیداریان در منابع، قبایل کوچ نشینی مد نظر بوده که در سده پنجم در گستره خاوری دریای کسپین در شمال گرگان (به شمول چول) می زیسته اند که در واقع خونیان بودند.

این که آنان را کیداری خوانده اند، گواه بر آن است که آن ها در گذشته با کیدارا پیوندهای بسیار نزدیک و تنگاتنگی داشته بودند و شاید اسما از اتباع جانشینان او در باختر، شمرده می شده اند (در واقع خونیان تنها متحدان کیداریان بودند). درست با همین ملاحظه است که دلیل کوشانی خواندن آن ها بیخی آشکار می شود. این گونه دلایل کافی در دست داریم بپنداریم که کیدارا نقش برجسته یی را در رویدادهای نیمه دوم سده چهارم بازی کرده بود و توانسته بود رهبری قبایل خیونی را به گمان غالب پس از مشارکت آن ها در لشکرکشی های شاپور دوم به غرب در دست بگیرد.

کیدارا به یاری خونیان به وابستگی از ایران پایان داد و سپس برخی از مناطق شمال هند را گرفت و شاید چنین قصد داشت امپراتوری کوشانی را احیاء کند. اما هنگام تقسیم مناطق متصرفه با بخشی از خونیان که در لشکرکشی [در برابر ساسانیان] اشتراک داشتند، درگیری رخ می دهد.

این درگیری کیدارا را ناگزیر می سازد تا افغانستان مرکزی را به خونیان بدهد. آن بخش از خونیان که در نزدیکی دریای کسپین مستقر گردیده بودند، از کیدارا جدا نبودند و کماکان به حفظ روابط نزدیک با بازماندگان او ادامه می دادند که چنین چیزی تا دوره معینی استقلال آن ها از ایران را تامین می کرد.⁸

⁸. سرچشمه ها:

- [1] Бэйши, гл. 97, л. 15a; Н. Бичурин. Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена, т. II. М., 1950, стр. 264-265.
- [2] Бэйши, гл. 97, л. 16a; Н. Бичурин. Указ. соч., стр. 266.
- [3] Сказания Приска Панийского, пер. Г.С. Дестуниса. «Уч. зап. 2-го отделения Академии наук», кн. VII, вып. I, 1861, стр. 84.
- [4] Там же. стр. 89.
- [5] Там же, стр. 93-95.
- [6] Там же, стр. 90-91.
- [7] Там же, стр. 97-99.
- [8] J. Marquart. Eransahr. Berlin, 1901, стр. 55 и сл., 211 и сл.
- [9] См., например, рецензию De Goeje на кн. J. Marquart «Eransahr». WZKM. Bd. XVI, 1902, стр. 190.
- [10] M. Martin. Coins of Kidara and the little Kushans, JASB, ч. III, 1939, стр. 23 и сл.
- [11] McGowern. The early empires in Central Asia. 1939, стр. 408 и сл.
- [12] Н.В. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. М., 1941, стр. 50 и сл.
- [13] R. Ghirshman. Les Chionites-Hephthalites. Cair, 1948, стр. 74.
- [14] С.П. Толстов. По следам древнехорезмийской цивилизации. М., 1948. стр. 211.
- [15] R. Ghirshman. Указ. соч., стр. 75; ср. также R. Curiel. Le tresor du tepe Maranjan. MDAFA, t. XIV. Paris, 1953 (автор высказывает ряд

2. خيونی ها:

خيونی ها يا خيونيت ها (خيونيان) توده يی بودند کوچرو تورانی که به یکی از زبان های ایرانی خاوری سخن می گفتند و در برهه کوتاهی در شمال خاور پشته ایران (گستره افغانستان کنونی) فرمان راندند و رد پای هر چند هم نه چندان روشن با آن هم بس مهمی در تاریخ به یادگار گذاشتند.

نقش خيونی ها از آن رو هم بسیار ارزنده است که همانا گروه هایی از آن ها در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد و اوایل هزاره یکم پیش از میلاد تا مرزهای جنوب خاوری مغولستان و شمال خاوری چین (پای دیوار آینده چین) شتافتند و در آن جا در درازای چندین سده با چینی های همسایه سرگرم زد و خورد بودند و در نتیجه آمیزش یافتن با چینی

возражений против отнесения монет из этого клада к чекану Кидары, однако они не могут считаться убедительными. (

[16]Неправильные и порой даже фантастические цифры расстояний встречаются в Бэйши довольно часто. Ср., например, данные о расстоянии Хусыми — Хорезма от столицы Вэй (24 700 ли. (!

[17]Ср. P. Pelliot. A propos des Comans. JA, 1920, стр. 139.

[18]В пользу этого говорит также наличие монет Шапура II с «кушанской» легендой, явно предназначенных для хождения в кушанских землях.

[19]Фавст Бузанд. История Армении, V, 7 и 37.

[20]V. Langlois. Collection des historiens anciens et modernes de l'Arménie, t. II. Paris, 1869, стр. 185 и сл.

[21]V. Langlois. Указ. соч., стр. 306.

[22]G. Hoffmann. Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer. AKM, Bd. VII, 1880, стр. 50.

[23]G. Hoffmann. Указ. соч., стр. 277-281.

»[24]The Chronicle of Joshua the Stylite composed in syriac about 507», tz. by W. Wright. Cambridge, 1882, стр. 7-8; Н.В. Пигулевская. Указ. соч., стр. 37, 49.

ها، توده نو هونوها (خونوها، کسیونوها، هیونگنوها یا سینگنوها) را ساختند که به نوبه خود تاثیر بس زرفی در تاریخ آسیا بر جا گذاشتند. هونوها به گونه مفروض و مشروط نیاکان تورکان باستان شمرده می شوند.

به هر رو، دردمندانه در باره خیونی ها اطلاعات روشنی در دست نیست. از این رو بسیاری از نکته ها بر پایه فرض و حدس و گمانه زنی استوار است. با این هم می کوشیم آگاهی های اندکی را که در باره آن ها ثبت صفحات تاریخ گردیده است، بیاوریم:

در ص. 564 کتاب «دودمان ها»، نوشته ن. و. شچف (مسکو، 2008) در باره خیونیان چنین می خوانیم:

«دولت خیونی ها:

خیونیان به گمان غالب کوچروان ایرانی زبان بودند. در گذشته آن ها در استپ های شمال دریای ارال و دریای کسپین تا دامنه های جنوبی و جنوب خاوری کوه های اورال (کانون پیشین بودوباش قبایل سکایی و سارماتی) زندگی می کردند.

خیونی ها در میانه های سده چهارم پس از سرکوب کوشانیان از سوی ساسانیان، به آسیای میانه رخنه کردند. نام یکی از شاهان خیونی - گرومبات، شناخته شده است که در حوالی 359 بر تخت نشست.

خیونی ها ناگزیر بودند جنگ های بی وقفه ای را هم با ایرانیان و هم با توده های بومی (به ویژه یفتلیان که از آمدن مهمانان بیگانه ناخوانده به سرزمین خود ناخشنود بودند) پیش ببرند. در روند این کشاکش ها، پادشاهی خیونیان در حوالی سال های دهه هشتاد سده چهارم نابود گردید. اما بازماندگان قبایل خیونی در آسیای میانه ماندگار شدند و در ترکیب مهاجران تازه یعنی کیداری ها شامل گردیدند.»

اکنون می بینیم که در ویکی پدیا به زبان روسی در باره خیونیان چه نوشته اند:

«خیونیان توده باستانی کوچی بودند که شاید به یکی از لهجه های خاوری ایرانی سخن می گفتند. نام تباری خیونی می تواند با نام یونانی **Xiόνα** خیونا (برف) پیوند داشته باشد (یعنی مردمان باشنده سرزمین برفباری ها).

آمیانس مارسلینوس - تاریخ نویس یونانی که به زبان لاتین می نوشت و خود در لشکر کشی ناکام امپراتوری روم شرقی به ایران و در هنگام محاصره شهرستان آمید و تسلیم شدن آن به ایرانیان، شرکت داشت؛ به شرح محاصره شهرستان از سوی شاپور - پادشاه ساسانی و ارتش او که متشکل از اقوام گوناگون از جمله سگستانی ها، آلبانی ها و خیونیت ها بود؛ می پردازد. او خیونی ها را همچون مردمان «سرزمین های دور افتاده» و به ویژه جنگجو می نامد. به پنداشت او، خیونیان همسایه پارسیان بودند که در مرزهای بسیار دور از میانرودان (بین النهرین) می زیستند.

در متون پهلوی، مشخص تر در روایت در باره پسر ویشتاسپ («یادگار زیران») از خیونی ها همچون دشمن ویشتاسپ - پادشاه اریایی ها یاد شده است. به پنداشت برخی از پژوهشگران، خیونیان از بازماندگان قبیله خیانی های تورانی اند که از ایشان در اوستا یاد شده است.

به باور بانو ن. پیگولفسکایا، آمیانس خیونیان را همچون قبیله یی دارای «سیمای غیر تورکی» پرداز نموده است. س. پ. تولستوف خیونی ها را دارنده فرهنگ شهرک های مردابی (باتلاقی) کرانه های دریاچه ارال سده های چهارم - ششم می پندارد که بخش بیشتر باشندگان آن ها به باور او در سده ششم به جنوب و شمال کوچیدند. به پنداشت کزاکف و مرادف، دارندگان فرهنگ های باستانشناسیک ایمنکوفی و تورباسلینی حوضه رود ولگا و جنوب کوه های اورال سده های ششم و هشتم به خیونی های بعدی پیوند دارند.⁹

⁹ .Chionites. // Iranica.

Н. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. — М. Л., 1941. — С. 34.

Аммиан Марцеллин. «Римская история», 19, 2. 3. Перевод Ю. А. Кулаковского и А. И. Сонни.

اکنون می بینیم که در ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد به زبان پارسی دری در باره خیونیان چه نوشته اند (با اندکی ویرایش):

Аммиан Марцеллин. «Римская история», 17, 5. 1. Перевод Ю. А. Кулаковского и А. И. Сонни.

Аммиан Марцеллин. «Римская история», 19, 9. 4. Перевод Ю. А. Кулаковского и А. И. Сонни.

Пехлевийская Божественная комедия. — М., 2001. — С. 138—148. Перевод О. М. Чунаковой.

Altheim F., Stiel R. Die Araber in der Alten Welt. — T. 1. — P. 53

Перейти к: 1 2 Муратов Б. А. Аланы, кавары и хиониты в этногенезе башкир. // Урал-Алтай: через века в будущее: Материалы Всероссийской научной конференции. — Уфа, 2008.

Яшт, XIII, 99—100. «О фраваші»; Ясна, XXIII 2; Ясна, XXVI 5.

Н. Пигулевская. Сирийские источники по истории народов СССР. — М. Л., 1941. — С. 38—39.

Толстов С. П. По следам древнехорезмийской цивилизации. — М. — Л., «Наука», 1947. — С. 214.

Казаков Е. П. Коминтерновский II могильник в системе древностей эпохи тюркских каганатов. // Культуры евразийских степей второй половины I тысячелетия н. э. — Самара, 1998.

Сунгатов Ф. А. Волго-Уральский регион в эпоху тюркских каганатов. // Древнетюркский мир: история и традиции. Материалы одноименной научной конференции. — Казань, 2002. — С. 27.

Гумилев Л. Н. Эфталиты и их соседи в IV в.

Гумилев Л. Н. Эфталиты — горцы или степняки.

Гумилев Л. Н. Древние тюрки. Глава III. Создание великой державы рода Ашина (545-581 гг.).

A. D. H. Bivar. Nephthalites. // Iranica.

Wolfgang Felix. Chionites. // Iranica.

Altheim F., Stiel R. Die Araber in der Alten Welt.

Аммиан Марцеллин. «Римская история». — Киев, 1908.

«خیونان یا خیون‌ها یا خیانیان (به لاتین: Chionitae؛ احتمالاً برگرفته‌شده از پهلوی: Xyōn/Hyōn؛ اوستایی: X'iaona [Hyaona] طایفه‌ی احتمالاً ایرانی‌تبار که در اواخر روزگار باستان در سرزمین‌های باختر و فرارود (ماوراءالنهر) ظهور کردند.

خاستگاه و نژاد:

معمای خاستگاه تباری خیون‌ها بسیار مبهم است، به ویژه این که این نام به نام‌های اوستایی X'iaona، پهلوی Xyōn، و هون/خیون بسیار نزدیک است و این که این مردمان باشندۀ تقریباً همان منطقه‌ی جغرافیایی بودند. در حقیقت، خیون‌ها یکی از امواج مهاجرت‌های شرقی به سوی ایران در اواخر روزگار باستان بودند. اما این که آن‌ها دقیقاً چه کسانی بودند، جای بحث دارد.

دیدگاه برخی از پژوهشگران در بارۀ خاستگاه خیون‌ها:

گیرشمن، باستان‌شناس فرانسوی، پس از مشاهدۀ نام HIONO بر روی سکه‌های ایرانی شرقی، این نام را به خیون‌ها نسبت می‌دهد. افزون بر این، او عبارت دیگر هپتالیون ËPTLA ËIONO بر روی این سکه‌ها را سندی بر حاکمیت نخبگان هفتالی بر خیون‌ها می‌داند و آن‌ها را با «هون‌های سفید» یکی می‌داند، و براین باور است که خیون‌ها نه ترک بودند و نه از تورانیان که افراد آن از جمله ارجاسب-رقیب کی گشتاسب.

قبیله‌های دانو و خوئیون که در پهلوی و حماسه یادگار زیران خیون گفته شده، دو قبیله تورانی بوده‌اند که در زمان کی گشتاسب کیانی، ایرانیان با این گروه جنگ‌های فراوانی کردند که بسیار مشهور و به جنگ‌های مذهبی معروف می‌باشد.

در یشت‌ها، ارجاسب، خی‌آنی خوانده شده و آشکار است که این نام هم اسم قبیله و هم نام اسکان این قبیله بوده است. به موجب یشت نوزدهم و رساله مذکور پهلوی، همه پهلوانانی که در جنگ‌های مذهبی با ویشتاب و اسفندیار و زریر و سایر پهلوانان ایرانی رقیب و هم نبرد بودند، خیونی خوانده شده‌اند.

در روایات ساسانی برخی از قبایل شمالی خیون نامیده می‌شدند و پادشاهان ساسانی با خیونان نبردهای بسیار داشتند. آمیانوس مارسلینوس تاریخ نویس رومی که در سده چهارم میلادی می‌زیست، از خیونان و شاه آنان گرومباتس که منازعات و جنگ‌هایی با شاپور دوم داشت، یاد می‌کند.

امیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus)، تاریخ‌نویس یونانی سده چهارم میلادی، نخستین نویسنده‌ی است که از خیون‌ها یاد کرده. او مقام ارشدی بود که وقایع تاریخ نخستین خیون‌ها را ثبت کرده، دوره‌ی که با فرمانروایی شاپور دوم، امپراتور ساسانی (۳۷۹-۳۰۹ م.) هم‌عصر بوده‌است.

خیون‌ها در میانه‌های دوره ساسانی باشند دشت‌های مرو (واقع در کشور ترکمنستان کنونی) بوده‌اند. نام آن‌ها در جزء سپاه‌یانی که به یاری شاپور دوم آمده بودند، دیده می‌شوند. اما این طایفه در دوستی ایران وفادار نماندند و پس از مرگ شاپور دوم بارها به خراسان بزرگ هجوم آوردند و در این مرزها دشمن عمده ایران به شمار می‌رفتند.

هیونگنوها (خونوها، هونوها، کیسنگنوها)، نیاکان «هون»‌های بعدی هستند که در کتاب پهلوی، که تفسیر اوستا باشد، آن‌ها را خیونان می‌نویسد. اما در خود کتاب مقدس زردشتیان صفت هیائونا (Hyaona) یعنی خیونی نگاشته آمده است.^{۱۰}

¹⁰. پانویس‌ها:

Wolfgang Felix, 1991, 'CHIONITES', Encyclopaedia Iranica

دانشنامه مزدیسنا، ص ۲۶۸

کریستن سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷
غفوروف، باباجان. تاریخ قدیم، قرون وسطی، و دوره نوین. دوشنبه: مؤسسه انتشاراتی عرفان،
لیتوگرافی چاپ و صحافی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷
اوشیدری، جهانگیر. دانشنامه مزدیسنا، واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱،
مظاهری، علی. جاده ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
۱۳۷۳»

پروفسور سرگی کیلاشتورنی فقید (بزرگترین تورک شناس و مغول شناس همه اعصار) هم خیون ها را یکی از گروه های قدیمی کوچیان ایرانی زبان می شمارد که در دشت ها و دامنه های نوار جنوبی آسیای مرکزی بسر می بردند.

به هر رو، نبود و کمبود مدارک؛ منابع و مستندات در باره خیونیت ها به آن پیمانه است که در باره آن ها بسیار کم نوشته شده است. برای نمونه در کتاب وزین چند هزار برگگی و شش جلدی «تاریخ خلق تاجیک» چاپ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم تاجیکستان تنها نیم برگ در باره خیونیت ها نوشته اند که خود گواه به کمبود و نبود مدارک و شواهد تاریخی در باره این ها می باشد.

در ص. 473 جلد دوم این کتاب چنین آمده است:

«بیشتر پژوهشگران، با در نظر گرفتن اطلاعات منابع مکتوب و مواد باستانشناسیک دست داشته، خاستگاه نخستین بود و باش خیونی ها را در بخش خاوری کرانه های دریاچه ارال [تا دامنه های کوه های اورال-گک.] می شمارند. خیونی ها پس از برخوردهایی با هون ها¹¹ آمیزش یافته، ناگزیر گردیدند دشت های کرانه ارال را ترک گویند و به جنوب بکوچند. آن ها که در میانه های سده چهارم به پیمانه چشمگیری تقویت شده بودند، توانستند زمین های کوشانیان را بگیرند. پایتخت آنان بلخ بود.

¹¹ . هون ها توده یی بودند که پس از فروپاشی دولت هونو به دو بخش شمالی و جنوبی و در پی شکست و نابودی دولت هونوی شمالی از دست سپاهیان متحد هونوهای جنوبی و چینی ها به جهت شمال باختری گریخته، در آغاز با اورها (اورالی ها که نام کوه های اورال از آن ها گرفته شده است) در دامنه های کوه های اورال آمیزش یافته و سپس یا اوگورها و سایر توده ها آمیزش یافتند و به نام هون ها شهرت یافتند. آتیلا معروف برخاسته از همین هون ها بود. هون ها را با توجه به چندرگه بودن شان نمی توان دربست پرا تورکی خواند. اما بی تردید، نخستین توده یی بودند که واژگان پراتورکی و هاپلوگروه های هونویی را با خود به اروپای خاوری و جنوب روسیه و شمال قزاقستان آوردند.

در آینده جلو هژمونی و بلندپروازی خیونی ها، از سوی ساسانیان گرفته شد که توانستند خیونی ها را زیر فرمان خود بیاورند. به سال 359 آمیانوس که در جمع پدافندچیان دژ آمید بود، خیونی ها را از سر دیوارهای شهر محاصره شده از سوی نیروهای متحده به فرماندهی شاهنشاه شاپور دوم، دیده بود. در این جا کارزار رزمی خیونیان و قبایل زیر فرمان شان را به گونه مستقیم شاه گرومبات رهبری می کرد که همچنین وظیفه داشت تا گفتگوها را با رومیان محصور پیش ببرد.

آن چه مربوط به خاستگاه تباری خیونی ها می گردد، ما با آن گروه از پژوهشگران همنگر هستیم که خیونی ها را با ماساگیت های باشنده کرانه های ارال همتبار می پندارند. خیونی ها ظاهر متفاوت از هون های منگولوییدی داشتند. با آن که در نام های شان ریشه های مشترک با هون ها دیده می شود و منابع پیوسته در باره پیوندهای خیونی ها و با هون ها اشاره دارند. این پیوندها شاید با آن مرتبط بودند که خیونی ها زمانی به گونه مستقیم در همسایگی هون ها می زیستند و روشن است از آن ها متأثر شده بودند. آمیانوس که پسر گرومبات - شاه خیونیان را در نزدیکی دیوارهای آمیدا دیده بود، خاطرنشان می سازد که او «قد رسا و بلند داشت و زیبا بود و از همراهانش برجسته تر بود».

یکی از دیدگاه های رایج این است که خاستگاه یفتلی ها هم خیونی بوده است. اما اکنون این دیدگاه هواداران چندانی ندارد. دست کم روشن است که میان یفتلیان بومی و خیونیان بیگانه دشمنی آشتی ناپذیری بود و بین شان جنگ های سختی در گرفته بود.

در این حال، خیونی ها به دو گروه خیونی های سپید (سپید) و خیونی های کرمیری (سرخ) تقسیم می شدند. شایان یادآوری است که گروهی از دانشمندان غربی با یکی پنداشتن خیون ها و هونوها (خونوها) و هون ها، دچار سردرگمی شده اند و به نوبه خود سردرگمی های دیگری را پدید آورده اند. از همین جاست که شماری خیونیان را تورک و تورکی زبان پنداشته اند. اما در زمینه هیچ سند و مدرکی در نیست.

همین گونه، «خیونی های سپید» را گاهی «هون های سپید» هم خوانده اند که باز هم درست نیست. از همین رو هم بوده که برخی هپتالیان را «هون های سپید» گفته اند. روشن است این جا سخن بر سر خیونی های سپید است، نه هون های سپید. گروهی هم چون نمی توانسته اند میان هونوها، هون ها و خیونان تفکیک قایل شوند، نادرست آنان تورکی زبان خوانده اند. شمار دیگر که متوجه این لغزش شده بودند، برای ویرایش آن، اصطلاح دیگری را پیشنهاد کردند به نام «هون های ایرانی».

دیدگاه دوم بر آن است که یفتلیان برخاسته از دی ها بوده اند. در این حال دی ها هم همان دهه ها یا داهه های اوستایی اند و آن ها هم بر دو گروه بوده اند: دی های سپید یا «بای دی ها» که گروهی از دانشمندان یفتلیان را برخاسته از همین بای دی ها می دانند. چنان چه پروفیسور گومیلیف نوشته است، در بدخشان همین اکنون مردمانی هستند که بادی خوانده می شوند.

گروه دوم دی ها باز هم به نام دی های سرخ یا «چی دی ها» یاد می شوند که نیاکان اویغورها بودند. در این حال، زبان چی دی ها که در آغاز ایرانی شرقی بود، پسان ها زیر تاثیر عوامل گوناگون مانند آمیزش با هونوها، تبتی ها، سیان بی ها و ژوژان های مغولی پاراتورکی شده بود که در آینده در اثر آمیزش با تورکان آشینایی و در فرجام هم جونگارهای مغولی تبار و چینی ها بیخی از زبان بای دی ها فاصله گرفت. زبان بای دی های یفتلی با زبان کوشانی ها بسیار نزدیک بود و باز هم از گروه زبان های ایرانی شرقی شمرده می شد.

آنالیز سکه های شاهان یفتلی نشان می دهند که خود ایشان خود را در یک برهه خیون می خوانده اند. به سخن دیگر، یفتلی ها یکی از گروه های تباری- سیاسی (اتنوپولیتیک) خیونیت ها بوده اند. مقایسه منابع گوناگون نشان می دهد که چنین گروه هایی حد اقل دو تا بوده اند: «سپیت خیون» (خیون های سپید) (یفتلی ها که نادرست هون های سفید خوانده شده اند) و «کرمیر خیون» (خیون های سرخ).

گریشمن در ص. 115 کتاب خود در باره یفتلی ها نوشته است که یفتلی - نام تیره دودمان حاکم بوده است و خیونیت (به شکل خیون) نامی بوده است که مردم خود را با آن می خوانده اند و اتحادیه یی بودند از قبایل ایرانی که با کوشانیان خویشاوندی داشتند.»

در باره منشای نام یفتل به قول کیلاشتورنی «خیتل» به معنای شاه خیونی ها است (که شاید در آغاز «خیون تل» بوده باشد). همچنین توپونیم (نام جغرافیایی منطقه خیتل) که پسان ها هیتل و یفتل شده است.

شاید بتوان به گونه احتیاط آمیز گفت که یفتلی ها که در گستره پهناوری بر توده های گوناگون فرمان می راندند، شامل هم خیونیت ها و هم بای دی ها می گردیدند. به هر رو، در این باره در بخش دهم ویژه یفتلی ها به تفصیل خواهیم پرداخت.

پیوست:

یادگار زیریران

برگرفته از: ویکی پدیا، دانشنامه آزاد

«یادگار زیریران یا ایاتکار زیریران، رساله حماسی و مذهبی کوتاهی است در اصل به زبان پارتی و ظاهراً نثر توام با شعر بوده است، اما به صورت کنونی آن به خط و زبان پهلوی است. این متن که در سال ۵۰۰ میلادی یا کمی دیرتر نوشته شده است، قدیمی ترین داستان پهلوانی است که به زبان های ایرانی برای ما مانده است.

متن دارای ۱۱۴ بند متن اصلی و ۷ بند پایان نوشت است که صفحات ۱ تا ۱۷ مجموعه متون پهلوی را به خود اختصاص داده است. این متن در بعضی از دستنویس ها «شاهنامه گشتاسپ» نیز نامیده شده است.

اگر چه یادگار زیریران اثری از ادبیات دوره ساسانی است، اما اصل آن به زمان اشکانی می رسد. به دو دلیل: یکی این که بر خلاف سایر متون پهلوی که در آن ها معمولاً به اوضاع زمان ساسانی و اوایل دوره اسلامی اشاره شده و از شخصیت های آن زمان نام رفته است،

متن در این مورد سکوت کرده است. دلیل دیگر وجود شمار زیادی از کلمات پارتی در آن است.

نکته دیگر وجود نام رستم در این متن پارتی است. در واقع این قدیمی‌ترین متنی هست که نام پهلوان بزرگ روایت ملی ایران را در خود حفظ کرده است. این از یک سو، قدمت افسانه رستم را تا زمان اشکانی بالا می‌برد و از سوی دیگر، مدرکی است در تایید این نظر که نه تنها روایات حماسی مربوط به رستم و خاندان او از روایات ملی زمان اشکانی است، بل که شخصیت‌های تاریخی و افسانه‌ی زمان اشکانی در شاهنامه حفظ شده‌اند، اما به بخش کیانیان از این کتاب منتقل شده‌اند.

به نظر می‌رسد که یادگار زریران در اصل اثری نمایشی بوده است که به وسیله گوسان‌ها به اجرا درمی‌آمده است.

سبک نگارش:

نخستین بار، نولدکه موضوع منظوم یا منثور بودن یادگار زریران را مطرح کرد. او پس از ذکر این نکته که بیان واقعی و زنده الفاظ پهلوی از پس خط نارسای آن بر ما شناخته نیست، می‌گوید که در این مورد نمی‌توان نظری قطعی داد. بعد با اشاره به ناهمسانی اجزای برخی جملات، از نظر کوتاهی و بلندی، احتمال می‌دهد که این متن منثور بوده و ایرانیان، در گذشته‌های دور، تنها روایات حماسی منثور داشتند.

ملک‌الشعرا بهار جمله‌بندی بخش‌هایی از یادگار زریران را مطابق قواعد معمول نثر پهلوی نمی‌بیند و از این رو بر این است که این قسمت‌ها، یعنی جملات خطابی، در اصل منظوم بوده و کل اثر را آمیخته‌ی می‌داند از نظم و نثر که بر اثر مرور زمان، عبارات آن دچار اغتشاش شده و شکل اصلی خود را از دست داده است.

بارتولومه با بررسی بند ۸۴ از یادگار زیران در باره سه سطر نخستین مویه بستور، پسر زیر بر پیکر بی جان پدر می نویسد: به سبب قدرت تکاندهنده و شورانگیزش که در سراسر ادبیات پهلوی کتابی نظیرش یافت نمی شود، از آوازی برگرفته شده یا از شعری حماسی

موضوع یادگار زیران:

پس از این که گشتاسپ و خاندان او به آیین مزدپرستی می گروند، ارجاسپ شاه خيونها در نامه یی که به گشتاسپ می نویسد، از او می خواهد که یا دست از دین نو بردارد یا آماده جنگ شود. چون گشتاسپ در دادن پاسخ به ارجاسپ دودلی نشان می دهد، زیر برادر او، پاسخ نامه را بیاباکنه می دهد و با ارجاسپ قرار جنگ می گذارد و سالاری سپاه ایران را به دست می گیرد. پیش از آغاز جنگ جاماسب در پیش بینی خود کشته شدن زیر و شاهزادگان ایران را در نبرد تن به تن با دشمن به گشتاسپ خبر می دهد.

گشتاسپ با شنیدن آن می خواهد از شرکت آنان در جنگ جلوگیری کند. جاماسب به گشتاسپ می گوید که در این صورت چه کسی می تواند از هجوم دشمن جلوگیری کند و چون او را از پیروزی نهایی ایران در جنگ آگاه می کند، گشتاسپ خشنود می شود. با تاکید بر وفاداری خود به دین مزدپرستی به تماشای جنگ می نشیند. پس از کشته شدن زیر، کسی آمادگی برای نبرد تن به تن با وی درفش جادو، کشنده زیر را در خود نمی بیند، مگر بستور پسر زیر. با آن که او خردسال است، گشتاسپ به پیروی از اندرز جاماسب، بر او آفرینی می خواند و به او تیری می دهد. بستور، در نبرد تن به تن با وی، درفش جادو، با آن تیر وی را می کشد. پس از او گرامی کرد، پسر جاماسب و اسفندیار، پسر گشتاسپ، ایرانیان را در جنگ با دشمن به پیروزی می رسانند.

مطالب این اثر از متنی اوستایی گرفته شده است که امروز اصل آن در دسترس نیست. اما بخش هایی از آن در ضمن سرگذشت زرتشت در کتاب هفتم دینکرد آمده است. شرح جنگ های گشتاسپ و ارجاسپ را دقیقی به نظم کشیده و فردوسی آن ها را عیناً نقل کرده است. در مواردی مطالب این منظومه با یادگار زیران قابل انطباق است.

چاپ‌ها و ترجمه:

متن این رساله در مجموعه متون پهلوی به چاپ رسیده است. این رساله توسط بهار، مهرداد بهار، سعید عریان، بیژن غیبی و ماهیار نوایی به پارسی ترجمه شده است.^{۱۲}

^{۱۲}. منابع:

- بویس، مری، ۱۳۸۹: مقاله «نوشته‌ها و ادب پارسی در «تاریخ ایران» کمبریج، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (جلد سوم، قسمت دوم)»، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر
- بهار، محمدتقی، ۱۳۷۹: ترجمه چند متن پهلوی، به کوشش محمد کلبن، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۶: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، انتشارات سخن
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۳۳: حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر
- عریان، سعید، ۱۳۹۱: متن‌های پهلوی، تهران، انتشارات علمی
- غیبی، بیژن، ۱۳۹۰: مقاله «یادگار زیریران» در «فردوسی و شاهنامه‌سرایی»، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی
- نولدکه، تئودور، ۱۳۵۷: حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران، انتشارات سپهر